



مرور و نقد کتاب

پیشگامان عصر طلایی علوم در جهان اسلام

نویسنده: جیم الخلیلی

مترجم: محسن حسن‌وند

ناشر: انتشارات بهجت

سال انتشار: ۱۴۰۱

نگارنده: مجدالدین کیوانی^۱

مؤلف کتاب که ریشه در ایران دارد، از پدری ایرانی و مادری انگلیسی در هندیه عراق به دنیا آمد و پس از تحصیلات دبیرستانی، در ۱۳۷۹ زادگاه خود را ترک و سر از بریتانیا درآورد. آنجا تحصیلات دانشگاهی خود را در فیزیک دنبال کرد و به استادی دانش دانشگاه ساری^۲ رسید. او از همان دوران جوانی که در مجاورت سدّ هندیه زندگی می‌کرد به تاریخ علم در جهان اسلام علاقه‌مند و با دانشمندان دنیای باستان، از هند گرفته تا اندلس، آشنا شد. یکی از ثمرات مطالعات مستمر او در این حوزه کتابی است که با عنوان *رهجویان عصر طلایی علوم عربی منتشر کرد؛* منتها مترجم کتاب، به منظور احتراز از حساسیت‌های ایرانیان، صلاح را در آن دیده که در عنوان منتخب الخلیلی مقداری دستکاری کند و آن را به *پیشگامان عصر طلایی علوم اسلامی* تغییر دهد. این درحالی است که نویسنده اینجا و آنجا

^۱ استاد بازنشسته زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت معلم (خوارزمی)، عضو شورای عالی علمی دایره المعارف اسلامی.

در اثر خود تصریح کرده که چرا عبارت «علوم عربی» را برگزیده است. وی منصفانه اعتراف می‌کند که این عالمانی که او در کتابش معرفی می‌کند نه همه اصلاً عربند و نه همه مسلمان، اما تمامی آنها به زبان عربی نوشته‌اند. فرق است بین عرب و عربی. هر عرب زبانی لزوماً از اصل عربی برخاسته است، کما اینکه الخلیلی تابعیت انگلیسی دارد و به انگلیسی تدریس و سخنرانی می‌کند، اما اصالتاً ایرانی و پروردهٔ عراق است. اتفاقاً خود الخلیلی از حساسیت ایرانیان نسبت به معارفی که پس از قرن هفتم تا یازدهم میلادی در مناطق عمدتاً مسلمان‌نشین پیدا شد، کاملاً خبر دارد. به همین سبب نیز استدلال می‌کند که شمار قابل ملاحظه‌ای از رهجویان عرصه‌های علمی، نه عرب مسلمان بلکه مسلمان غیرعرب یا عرب غیرمسلمان بوده‌اند. در میان این پیشگامان افتخارآمیز هم ایرانی و هندی و مصری قبطی داریم هم یهودی و زرتشتی و مسیحی نسطوری. بنابراین، بسیار بعید می‌نماید که الخلیلی در گزینش «علوم عربی» رگ عربیتش گُل کرده باشد. مع‌ذلک، پیوند عمیقش با عربی و مسلمانی این حُسن را داشته که در بیان علوم عربی/اسلامی، شرط انصاف را رعایت کند و مانند بعض دیگر از پژوهشگران غربی، مواضع غالباً منفی اتخاذ نکند و دنیا و مافیها را فقط به یونانیان و رومیان روزگار باستان نسبت ندهد. بُرهه‌ای از زمان را که الخلیلی «عصر طلایی» به‌شمار می‌آورد از اواخر قرن دوم هجری آغاز و تا اواخر قرن هفتم طول می‌کشد، گرچه درخشش آن خیلی زودتر از این تاریخ سر در نقصان می‌گذارد. تذکر این نکته لازم است که الخلیلی نقطهٔ ثقل و نخستین قوهٔ محرکهٔ عصر طلایی را تأسیس بیت الحکمهٔ بغداد می‌داند که راه‌اندازی آن از زمان هارون الرشید عباسی شروع شد و در عهد خلافت پسرانش مأمون و معتصم به اوج خود رسید. به لحاظ اهمیت بغداد و نقش مأمون در توسعه و ترویج علم، الخلیلی بخش قابل ملاحظه‌ای از گفتارهای مقدماتی خود را اختصاص داده به شرح بنای این شهر، مجملی از تاریخ سلسله‌هایی که پیش‌تر در محل این شهر و سرزمین‌های دور و نزدیک آن به‌وجود آمد، اتفاقات عهد هارون، مناقشات بر سر جانشینی او که به قتل امین و به خلافت رسیدن برادرِ بزرگ‌ترش مأمون انجامید، اشتیاق مأمون به دانش‌آموزی و دانش‌گستری، آزاداندیشی و روح تساهل وی در میدان دادن به نحله‌های فلسفی و دینی مختلف و گشاده‌دستی او در رفع دغدغه‌های مالی اهل علم و مترجمان توانا از هر قوم و قبیله و هر مسلک و مذهبی.

اجزاء کتاب: پیشگامان عصر طلایی شامل مقدمه‌ای از مترجم، پیشگفتار و دو یادداشت مهم از الخلیلی و ۱۶ فصل است. تعلیقات مؤلف و فهرستی تفصیلی از دانشمندان مذکور در کتاب، پایان‌بخش این اثر است. نگارش الخلیلی خوش‌خوان و عموماً خالی از لفاظی و خودنمایی‌های تکلف‌آمیز است. او قدر مقدور کوشیده تا

در خواندنی‌تر کردن نوشته‌هایش و جبران خشکی و بی‌روحي مطالب علمي صرف از مختصري طنز و نقل روايات و حکاياتي کمک بگیرد که خود در حقيقت داشتن آنها مطمئن نيست، اما معتقد است که حتی چنين حکاياتي بر واقعيت‌هاي ديگر و نوع نگرش‌هاي خاصي در زمان و مکان خود دلالت دارند. افزون بر اين، الخليلي در فصل مربوط به هر گروه از دانشمندان، فقط به شرح حال و عرضه سياهه‌اي از کارهاي آنها بسنده نمي‌کند، بلکه مقدار قابل توجهي اطلاعات دقيق ارزنده‌اي در باب حوزه و رشته‌اي به دست مي‌دهد که هر دسته از محققان در آن نامور شده‌اند. مثلاً، در معرفي سرآمدان حساب و حساب جبر، الخليلي با تفصيلي نسبي از تاريخچه اين دو رشته، منشأ اعداد (رومي و هندي - عربي)، نقش و ارزش عدد صفر را در رياضيات براي ما مي‌گويد. در بخش اختريني و علم نجوم، کارکرد نظرات ستاره‌شناختي بزرگان اين رشته در قرون گذشته و ارزش آلات و ادوات کار آنها را توضيح مي‌دهد و با تحقيقات ستاره‌شناسان متأخر مقايسه مي‌کند؛ و در کل شميايي جذاب و، در حد کتاب، کامل، از آغاز، تطور و تکامل اين علم و آن علم پيش روی خواننده مي‌گذارد. خوشبختانه ترجمه کتاب او نيز کلاً روان از آب در آمده است، گرچه مترجم از پس برخي سنگلاخ‌هاي «ترجمه نمايي» برنيامده و، در نتيجه، در جاهاي ابهام به قلم روان او آسيب رسانده است. در بخشي ديگر از اين نوشته، به پاره‌اي از اين دست ابهامات و نکات در خور تجديدنظر خواهيم پرداخت. خوشبختانه هم نويسنده هم مترجم هر دو اهل اصطلاح و الحق شايسته انجام کاري اين چنين بوده‌اند. البته، بسياري از بخش‌هاي صرفاً علمي و فني کتاب براي امثال اين نگارنده که از حساب و جبر و لگاريتم و کيميا و ليميا چندان سررشته‌اي ندارند و محاسبات پيچيده علم نجوم و اسطرلاب برايشان همچون کتابي بسته است، به ظن قوي مي‌تواند ديرياب باشد؛ بديهي است که اين ديگر تقصير مؤلف و مترجم نيست.

از چشم خود بپرس که ما را که مي‌گشود جانا گناه طالع و جرم ستاره نيست پس از فصل مقدماتي که مملو است از اطلاعات تاريخي و علمي ارزشمند، هر فصل ديگر کتاب اختصاص دارد به موضوعي جداگانه، عموماً با محوريت دو سه تن از مفاخر باستاني جهان اسلام که در آن موضوع شاخصيت استثنائي دارند؛ مانند جابر بن حيان در کيمياگري، ابوموسي خوارزمي در نجوم و رياضي، ابويوسف يعقوب کندی در فلسفه، زکرياي رازي در پزشکی، ابن هيثم در فيزيک و خواجه نصيرالدين در علم نجوم. فصل دوازدهم با عنوان «شاهزاده و گدا» اختصاص دارد به دو تن از شاخص‌ترين چهره‌هاي علمي (بيروني و بوعلی سینا) در عصر طلائي علم در جهان اسلام، هر دو برخاسته از خوارزم (در ازبکستان امروز) که کمابيش همزمان بودند و با هم مبادلات علمي زيادي داشتند. عبارت «شاه و گدا» ظاهراً

کنایتی است از ابن سینا و ابوریحان بیرونی که اولی از خانواده‌ای مرقّه و تقریباً اشرافی می‌- آمد و دومی در اوایل زندگی با فقر و تنگدستی دست و پنجه نرم می‌کرد. از خواندنی‌ترین فصول پیشگامان فصل سیزده است که به اندلس و امارت اُمویان در این غربی‌ترین بخش از قلمرو اسلام مربوط می‌شود. امویان اندلس که در واقع رقیبان خلفای عباسی بودند، در حمایت از مؤسسات فرهنگی و پرورش استعداد‌های علمی و هنری گام‌های مؤثری برداشتند. حاصل این حمایت ظهور شخصیت‌های سرشناسی چون عباس بن فرناس، مخترعی که در غرب به نخستین هوانورد جهان شهرت دارد؛ ابوالقاسم زهراوی معروف‌ترین جراح جهان قرون وسطی؛ ابن زهر، پزشک اندلسی؛ زرقالی سازنده نخستین اسطرلاب جهانی؛ ابوبکر بن باجه متخصص در چندین رشته؛ ابن حزم فیلسوف الهی و مورخ؛ موسی بن میمون قرطبی فیلسوف و طبیب یهودی، و از همه نامورتر، ابن رشد بودند. به لحاظ وسعت و تنوع دانش و ذوفنونی ابوموسی خوارزمی، الخلیلی فصل‌های هفتم (اعداد) و هشتم (جبر) از اثر خود را به این چهره جهانی اختصاص داده است: چهره‌ای که اصطلاح ریاضی الگوریتم از نام او، و الجبرا، از عنوان اثر معروف او *الکتاب المختصر فی حساب الجبر و المقابله* گرفته شده است. فصل چهاردهم به موضوع ستاره‌شناسی و رصد حرکات و مواضع ثوابت و سیارات فلکی می‌- پردازد که میدان‌دار آن کسی نیست جز خواجه نصیر طوسی (د. ۶۷۲ ق): دانشمند جامع الاطرافی که آخرین میراث‌دار نهضت ترجمه و تألیف قرن دوم به بعد، و بانی حرکتی بود مشهور به «انقلاب مراغه».

در فصل نوزدهم، زیر عنوان «افول و دوران نوزایی»، از سیر قهقرایی عصر طلایی در جهان اسلام و، متعاقب آن، ظهور رنسانس در اروپا سخن می‌رود. توضیح آنکه، در یکی دو سده آغازین عصر طلایی، انبوه دانش‌ها از زبان‌های یونانی، لاتین، سریانی، پهلوی، هندی و احتمالاً السنه دیگر، به عربی برگردانده شد و گنجینه ذی‌قیمتی از معارف آن روزگار فراهم گردید و کار پژوهش‌های بیشتر و ابتکارات علمی جدید را بر اهل تحقیق آسان‌تر کرد. دوران اوج‌گیری علوم اسلامی همزمان بود با قرون وسطی و ایام رکود خلاقیت‌های فکری و فرهنگی در اروپا. با وجود این، کمابیش در سال‌هایی که، با ضعف حکومت‌های گوناگون در ایران و تاخت و تاز مغولان در قلمرو اسلام، بازار علم و عالم از رونق می‌افتاد، در این سو و آن سوی اروپا، اهالی پژوهش به منابع پُربار علمی که در عربی انباشته شده بود، دست یافتند و تدریجاً آن را به زبان‌های اروپایی (مخصوصاً لاتین) برگرداندند. بدیهی است بخش قابل ملاحظه‌ای از این علوم همانی بود که طی چند قرن، مترجمان و دانشمندان دنیای اسلام از منابع غیرعربی به عاریت گرفته بودند: داد و ستدی شگفت‌انگیز در تاریخ. الخلیلی برای خیزش علمی-فرهنگی اوایل خلافت عباسیان تا افول آن در جهان اسلام دوره‌ای هزار ساله فرض می‌کند که آغازش در قرن هفتم میلادی، رشدش مقارن فعالیت‌های بیت الحکمه بغداد در نیمه اول قرن

نهم و اوج آن در حوالی سال ۱۰۰۰ م رخ داد و افول آهسته و پیوسته آن تا پنج سده بعد طول کشید.

فصل‌نهایی (شانزدهم) مربوط به علم و اسلام در دنیای امروز است، که در آن، الخلیلی ضمن بیان آراء مثبت و منفی دیگران، به ویژه تحلیلگران غربی، به روند علوم جدید و مقاومت سنت در مقابل تجددخواهی در عرصه‌های علمی می‌پردازد. برخی آمارها که به دست می‌دهد حکایت از عقب‌افتادگی پژوهش‌های علمی جهان اسلام در مقایسه با بسیاری از ممالک پیشرفته دارد. بنا بر مطالعاتی که در ۱۹۹۰ انجام گرفت، این قلمرو وسیع، با بیش از ۵۷ کشور رسماً مسلمان (یک چهارم جمعیت کل زمین) به طور متوسط کمتر از نیم درصد از تولید خالص ملی خود را صرف تحقیق و توسعه کرده‌اند، درحالی‌که این رقم در کشورهای توسعه‌یافته پنج برابر بیشتر بوده است. در گزارشی دیگر به تاریخ ۲۰۰۵، از هر ۱۰۰۰ نفر در کشورهای مسلمان کمتر از ۱۰ دانشمند، مهندس و تکنیسین اعلام شده حال آنکه متوسط این رقم در سطح جهانی ۴۰ و در کشورهای پیشرفته ۱۴۰ بوده است. منبع معتبر دیگری می‌گوید دانشمندان ۱۷ کشور از جهان عرب در سال ۲۰۰۵، جمعاً ۱۳۴۴۴ مقاله علمی به چاپ رسانده‌اند، و این تقریباً ۲۰۰۰ مقاله کمتر از ۱۵۴۵۵ مقاله‌ای است که فقط دانشگاه هاروارد در همان سال عرضه کرده است. با این همه، نویسنده تصریح می‌کند که اوضاع در حال تغییر است و کشور-های اسلامی به‌رغم پاره‌ای موانع، از جمله عناصر بیش از حد سنتگرا و تجددستیز از هر نوع آن، اینجا و آنجا شاهد ظهور چهره‌های شاخصی در عرصه علم هستیم. الخلیلی، به‌عنوان مثال، از محمد عبدالسلام (د. ۱۹۹۶)، فیزیکدان پنجابی نام می‌برد که، به نظر وی، بزرگترین دانشمند مسلمان در قرن بیستم و مؤثرترین شخصیت علمی پس از ابن هیثم و ابوریحان بیرونی است. الخلیلی بحث خود را با این جمله پایان می‌دهد و واپسین اظهار نظر خود را درباره روند پژوهش‌ها و ابداعات درخشان علمی در جهان اسلام قرون پیشین و امکان تکرار آن، چنین خوشبینانه بیان می‌کند: «... اگر جهان اسلام قبلاً از عهده چنین کاری برآمده است، قطعاً دوباره نیز می‌تواند آنرا تکرار کند».

ملاحظات کلی و پاره‌ای اشارات به کیفیت ترجمه و چاپ کتاب: پیشگامان

عصر طلایی را می‌توان به لحاظ محتوایی بر دو بخش تقسیم کرد: بخش‌های غیرتخصصی و بخش‌های تخصصی. چون، همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، هم مؤلف هم مترجم صاحب ذهن علمی و اهل اصطلاح‌اند، می‌توان نسبت به مطالب علمی و ترجمه مندرجات کتاب خاطر جمع بود، گو اینکه این دو بزرگوار در تمامی حوزه-های معرفی شده در کتاب تخصص ندارند و مدعی آن نیز نیستند. به علاوه، باید

اذعان کرد که سر در آوردن از نظریات، آراء، دیدگاه‌ها و استنباطات عالمان حوزه-های مختلفِ صدها سال پیش و حتی نحوه بیان آن از عهده هر کسی بر نمی‌آید. اظهار نظر دقیق دربارهٔ جهات تخصصی پیشگامان نیز کار همه کس نیست. تنها کارشناسان تاریخ علوم می‌توانند راهنمای ما باشند.

بنابراین، در باقی‌ماندهٔ این نوشته، تنها به پاره‌ای از جهات نگارشی ترجمه، معادل-یابی‌ها در فارسی، لغزش‌های انگشت شمار محتوایی و نحوی و نیز خطاهای مطبوعی می‌پردازیم.

* به طور کلی شیوه نگارش در سراسر کتاب پخته، استوار و هموار است. به باور نگارنده، میان سبک و سیاق الخلیلی و حسن‌وند در نگارش نسبت مستقیم و متوازنی وجود دارد؛ سبب این توازن می‌تواند ناشی از قرابت انگلیسی‌نویسنده و فارسی‌مترجم در گزینش واژگان و ساختارهای نحوی باشد، به‌ویژه در هنجارهای متعارف نگارش، مانند موضع هر یک از اجزاء جمله، تقدم و تأخر جملات پایه و پیرو، حدّ مقبول توالی صفات و مخصوصاً درجه کوتاهی و بلندی جملات و شمار موارد جمله در جمله، عبارات و جملات معترضه و داخل پراتز و فاصله مبتدا و خبر جمله. هر چه فاصله در این موارد، بین فارسی و انگلیسی زیادتر شده، احتمال بروز ابهام و ناهموار شدن ترجمه بیشتر شده است.

* مترجم در سرتاسر ترجمه، «فارس» را، بدون آنکه ظاهراً ضرورتی ایجاب کرده باشد، به جای «ایران» و «ایرانی» به‌کاربرده است، و این در بسیاری جاها خواننده را دچار گیجی می‌کند که مراد مترجم دقیقاً چیست. منظور از «آل بویه فارس» (ص ۲۳) می‌تواند خواننده را در یک لحظه دچار این تصور نادرست بکند که آل بویه هم لابد یکی از خاندان‌های محلی ایالت فارس (در ردیف آل اینجو و آل مظفر) بوده است. یا خیال کند که نویسنده، و به تبع آن، مترجم، سهواً آل بویه حوالی دریای مازندران را به حوالی خلیج فارس منسوب دانسته‌اند، در صورتی که مقصود مترجم از «فارس» فی الواقع «ایرانی» است. یقیناً این گزارش که «مترجم مأمون یک پارس بود» (ص ۱۵۶) خوشایند است اما گوش‌نواز نیست (برای نمونه‌های دیگری از کاربرد نامناسب «فارس»، نک: صص ۲۴، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۴۶، ۴۹، ۶۰، ۹۶، ۹۹، ۱۰۲، ۳۷۴).

* مترجم در فصل پنجم - و در جاهای دیگر ترجمه - عبارت «خرَد خانه» را بارها به جای بیت الحکمه استفاده کرده که نه چندان دقیق است نه آن قدرها خوش‌خوان و دلنشین. در موضعی هم (ص ۱۴۲) «دانش خانه» را به عنوان انتخاب دوم پیشنهاد می‌کند که اتفاقاً دقیق‌تر از خرد خانه است. مترجم، به تبع همین معادل‌سازی، «خرَد شهر» را به عنوان معنای مدینه الحکمه همراه آن کرده است (ص ۱۳۷). نگارنده خبر ندارد که این معادل‌سازی کار مترجم بوده یا

دست‌پخت سره‌گرایان. در هر دو حال، دخالتی است نه شایسته و نه بایسته. کلمات و عبارات بیگانه‌ای که به مرور زمان در زبانی جا افتاده یا به صورت اصطلاح یا اسم خاصی علم شده، کم‌سلیقگی است که به همان زبان ترجمه لفظ به لفظ شود. «دارالفنون» به‌حق‌ترین و درست‌ترین عنوان مدرسه‌ای است که امیرکبیر بنیان نهاد. ذوق سلیم «فن/هنر خانه» یا «خانهٔ فنون» را پس می‌زند. به علاوه، برای آنهایی که وزن و نقش «خرد» را در زبان فارسی و فرهنگ ایرانی می‌شناسند، روشن است که این لفظ حامل چه معنای چند وجهی والایی است که نه واژهٔ «عقل» آن را کاملاً می‌رساند نه «دانشِ صرف» و نه حتی «حکمت» و «بصیرت». خواجه حافظ که عقل را در ولایت خود و همفکرانش هیچ کاره می‌داند، به فتوای خرد حرص را به بند می‌کشد.^۳ درست است که الخلیلی wisdom را مناسب‌ترین و شایسته‌ترین معادل «خرد» دانسته، و عنوان کتاب دیگر خود را هم *The Home of Wisdom* گذاشته است، اما لزوماً پروانهٔ کاربرد خرد را به جای حکمت در فارسی به ما نمی‌دهد. در انگلیسی، wisdom می‌تواند هم به معنای «خرد» فارسی هم مترادف knowledge (دانش) به کار رود، در صورتی که خرد در فارسی به کیفیتی در انسان اطلاق می‌شود که دانش فقط جزئی از آن است. خرد چکیده و عصارهٔ دانش، تجربه و قوهٔ قضاوت درست و سالم است. از اینها گذشته، مترجمی که، فی‌المثل، کاربرد لفظ انگلیسی «سری» را به جای «رشته» یا «دوره»، «شمار» یا «تعداد» و «فازهای مختلف ماه» را به جای «حالات/اشکال مختلف ماه»، «چک کردن» را به عنوان جایگزین کلماتی چون «وارسی کردن»، «سنجش» یا حتی «تعیین»، «مدرن» (ص ۱۳۸) را به عوض «نو» یا «جدید» جایز می‌داند و «بودجه» فرانسوی را راحت (و البته برحق) به کار می‌گیرد، چرا جایگاه بیت الحکمه را به جرم اینکه عربی است به «خرد خانه» می‌بخشد؟ در جایی دیگر، لاقل می‌گذاشت سلمان همچنان فارسی بماند و به «سلمان پارسی» (ص ۷۲) تغییر لقب ندهد. عرق فارسی دوستی و سره‌گرایی زیاده از حد و گاه بی‌هیچ حساب و کتابی اغلب کار دست نویسندگان و مترجم می‌دهد. آنجا که سخن از محاسبات نجومی و تقویمی در میان است، طبایع نظریه‌های شمسی و قمری را بیش از «نظریه‌های خورشیدی و ماهی» (صص ۱۵۵، ۱۵۹) می‌پسندد.

*وسواس نویسندگان انگلیسی در افزودن پاره‌ای مطالب اضافی بنا به بعضی ملاحظات، شاید محملی داشته باشد، اما ترجمهٔ کلمه به کلمهٔ آن به فارسی می‌تواند همراه‌کننده باشد. خواجه نصیر هلاکوخان را «به سرمایه‌گذاری روی رصدخانهٔ جدیدش در مراغه در شمال شرقی پرشیا، ایران فعلی» (ص ۹۹) تشویق کرد. بگذریم از اینکه، طبق این جمله موقعیت جغرافیایی مراغه از غرب به شرق رفته، ذکر «پرشیا، ایران فعلی» باعث این گمان نادرست می‌شود که، نام کشور ما در زمان خواجه نه ایران بلکه پرشیا بوده است. این فرنگی‌ها هستند که طبق بعضی محاسبات نه چندان صحیح، سال‌های سال ایران را Persia می‌خواندند، ولی مدتی است قانع شده‌اند که این سرزمین را به همان نام بخوانند که ایرانیان خود همواره خوانده‌اند.

* از جملاتی که هم حاوی خبیطی معنایی است هم از چند قدمی، بوی ترجمه از آن شنیده می‌شود، این است: «... برخی دیگر [از دانشمندان اسلامی، اهمیت] ... متقاعد کردن حکمای کمتر فرهیخته‌شان [خانان مغول را] به تداوم تخصیص بودجه برای پروژه‌های ستاره‌شناسی‌شان تشخیص داده بودند» (ص ۹۹). اولاً، آنچه در این جمله مورد نظر است «حکام»، جمع حاکم، است و نه «حکما» که جمع حکیم است. ثانیاً، «کمتر فرهیخته»، گرچه به لحاظ نحوی صحیح است، اما در فارسی به گوش مقداری ناآشنا می‌آید. در برگردان این قبیل عبارات از راه‌های دیگری باید وارد شد. شاید «حکام نه چندان فرهیخته» یا «حکامی با فرهنگ پایین/ضعیف‌تر»، یا عباراتی دیگر، روان‌تر و "فارسی‌تر" باشد. از همین مقوله است عبارت: «کوچکتر و کمتر شگفت‌انگیز» (ص ۱۵۶).

* زبان‌شناسان ایرانی، در توصیف یکی از کیفیات دسته‌ای از اصوات، عموماً «سخت» را معادل *hard* برگزیده‌اند و نه «سفت» را (نک: ص ۳۰).
 *اینکه مترجم همه جا شکل اختصاری پ.ا.م. را در مقابل BCE (قبل از میلاد) گذاشته، بسیار غریب می‌نماید. تا به حال عموماً ق.م. معمول بوده است. اگر هم بنا بر انتخاب باشد، یقیناً "پ.م."، بدون حرف «ا»، عادی‌تر به نظر می‌رسد. ضمناً، اینکه مترجم BCE (Before Common Era) را به معنای «پیش از عصر مشترک» گرفته، محل تأمل است. Common اینجا باید به معنای «جاری» و «در حال حاضر» و مرادف *current* گرفته شود.
 *نام هارون الرشید به «هارون نیکوکار» (ص ۴۷) معنا شده است. نیکوکار در جمع معنای «رشید» ناآشنا می‌نماید. نویسنده لغت *righteous* را، که در انگلیسی هرگز به معنای «نیکوکار» به کار نمی‌رود، معادل «رشید» گذاشته است.

* این نشانی غلط «خراسان، که امروزه در شمال غرب ایران قرار دارد...» (ص ۴۹) از چشم مترجم پنهان مانده است، با اینکه در جایی دیگر از کتاب اشتباه مشابهی را در پانویس صفحه (۳۷۶) نیمه اصلاحی کرده است. در این مورد اخیر نیز، جمله‌ای که در متن ترجمه به صورت: «این رصدخانه در مراغه، واقع در شرق تهران است» این‌گونه در پانویس اصلاح شده است: «به نظر می‌رسد آقای خلیلی در اینجا اشتباه کرده است، چون مراغه در شمال غرب تهران واقع است». خواننده ناآشنا با جغرافیای ایران را گناهی نیست اگر تصور کند مراغه مورد نظر، نه آن مراغه تاریخی و فرهنگ‌پرور در آذربایجان شرقی، بلکه محلی در همین حوالی تهران خودمان است. علی‌القاعده می‌گوییم: مراغه در شمال غرب ایران واقع است.
 *اگر مقصود از «رقصی پیوسته» در جمله «... جنگ صدساله ... بین ساسانی‌ها و بیزانسی‌ها ...» با رقصی پیوسته و خونین بر اثر پیش‌روی و پس‌روی‌ها...» (ص ۶۸)، حمله‌ها و عقب‌نشستن‌های مکرر دو سپاه متخاصم باشد، در فارسی تعبیر دلچسبی نیست.

* حضور برخی جملات نه چندان خوش ترکیب به نگارش عموماً سالم مترجم صدمه زده است، به عنوان مثال: «یک دیدگاه جایگزین ولی نادرست، اما همدلانه تر با فرهنگ و تاریخ پارسی، بر اسطوره‌ای جالب استوار است...» (ص ۱۰۳). یا «... در محله‌ای شیعه‌نشین... به اندازه پرتاب یک سنگ دور از منطقه سبز» (ص ۴۶). همین طور این جمله گنگ و مبهم: «[پروژه] برخورد دهنده بزرگ هادرونی در سرن ژنو» (صص ۱۵۵، ۱۵۶). وقتی مترجم بیش از حد مطلوب، پایبند کلمه به کلمه متن مبدأ، ترتیب اجزاء کلام و معانی صوری آن می‌ماند و نگران است که چیزی از قلم نیفتد، نتیجه یا ابهام است یا ناهمواری ترجمه. فی‌المثل، جمله یاد شده در بالا «... درست به اندازه پرتاب یک سنگ دور از منطقه سبز امروزی...» که ترجمه کمابیش تحت اللفظی این جمله انگلیسی است:

... just a stone's throw away from today's Green Zone (p ۴)

به زحمت می‌رساند که مراد نویسنده تأکید بر نزدیک بودن نقطه‌ای به نقطه دیگر بوده است؛ مثلاً "در فاصله چند ده قدمی"، یا "به پهنای رود دجله" (برای دو نمونه دیگر از مواردی که مترجم نتوانسته از قید و بند ساختار صوری زبان مبدأ خود را برهاند و مستقل‌تر عمل کند تا نثرش دچار ابهام و سخته‌های مکرر نشود، نک: صص ۱۵۷، ۲۸۴، ۴۱۹).

* عبارات معیوبی چون «مأمون نیم پارس» - یعنی مأمون نیمه ایرانی نیمه عرب - و «برمکی پارس» یعنی، برمکی ایرانی (ص ۵۴) و لفظ **بقاپد** در جمله «...قدرت را از دست برادرش بقاپد» (ص ۵۵) غیرمنتظره است.

* ساختارهای جمله در جمله و جملات معترضه طولانی با مزاج حساس نثر فارسی نمی‌سازد. جمله نفس‌گیر زیر را مرور کنید: «این حقیقت وجود دارد که مطالعه آثار فلاسفه یونان، مانند آثار ارسطو و افلاطون، و برخی از متون پزشکی و نجوم، در مراکز بیزانسی، مانند انطاکیه و ادسا در شمال سوریه، جایی که در آن یک جنبش آرام ترجمه از یونانی به سریانی (سریانی لهجه ایست از آرامی، زبان سامی باستانی، که با عربی و عبری پیوند و خویشاوندی دارد) در حال رخ دادن بود، جریان داشت» (ص ۹۳). به هم تنیده شدن چندین مطلب از سوئی، و جمله بلند نفوذی در داخل پُرانتز، خواننده را وادار می‌کند که چند بار روی این پنج سطر گردد و واگرد کند. شمار این قبیل نمونه‌ها خیلی زیاد نیست؛ انگشت شمار هم نیست.

* مفاهیم دو واژه «تفنی» و «جدی» در این جمله: "... اما برخی، همانند خوارزمی ریاضی - دان، همچنان به صورت تفنی و البته جدی به آن ادامه دادند" (صص ۹۸، ۹۹)، لااقل در فارسی با هم نمی‌خوانند. ما کاری را به صورت تفنی انجام می‌دهیم که حکم سرگرمی دارد و آنرا جدی نمی‌گیریم.

* نگارنده با «نوشته‌جات» (ص ۱۰۵) مشکلی ندارد، اما دست‌نویسانِ بسیارِ سواسی آنرا بر خلاف قاعدهٔ ساخت جمع در فارسی می‌دانند.

* **شکیبی** در «مأمون مرد شکیبی بود» (ص ۱۵۴)، و **تأیید** در «...تأیید محیط زمین» (ص ۱۶۵) قاعدتاً باید به ترتیب «شکیبایی» و «تعیین» باشد.

* کنگاش یا کنگاج، واژه‌ای مغولی و به معنای مشورت کردن و رأی‌زنی است و نه مرادف جست‌وجو و تحقیق، آن‌طور که مترجم ما، به تبع خیلی‌های دیگر، به کار برده است (ص ۲۳۹).

* کلمات «پیرامون و درباره»، که مترجم در به دنبال هم به کار برده (ص ۱۹۴) دقیقاً یک وظیفه را انجام می‌دهند و به بیش از یکی از آنها نیاز نیست.

* مترجم به نقل از الخلیلی می‌گوید: «هم اکنون که مشغول نوشتن این واژگان در سال ۲۰۰۹ هستم» (ص ۳۶۱). او **واژگان** را معادل **words** قرار داده است. بافت کلام نویسنده (در متن اصلی) p ۲۰۴ نشان نمی‌دهد که او در حال نوشتن فهرستی از لغات انگلیسی یا مجموعه‌ای از اصطلاحات یا الفاظ خاص از کتاب خود است. وی صرفاً می‌گوید: "هم اکنون که در حال نوشتن این کلمات/ عبارات/ (یا حتی مطالب) هستم". درست است که «واژگان» صیغهٔ جمع **واژه** است، لیکن دیگر مرادف **واژه +** -ان نیست، بلکه مراد از آن مجموعهٔ لغات یک زبان یا حوزه یا رشتهٔ خاصی است و عموماً معادل **lexicon** انگلیسی به کار می‌رود. در مثل آمده که «هر گردویی گرد است اما هر گردی گردو نیست»، کما اینکه در انگلیسی وقتی **new** شکل **news** به خود می‌گیرد، دیگر صیغهٔ جمع «نو» نیست.

* در صفحهٔ ۳۳۹، یک خبط دستوری و یک بی‌توجهی به پاراگراف‌بندی متن انگلیسی (p ۱۹۱) مشکلی به وجود آورده که می‌تواند خشم خواننده را نسبت به نویسنده برانگیزد و مترجم را بی‌گناه بداند. نویسنده در آخرین پاراگراف صفحهٔ ۱۹۰، سخن از رقابت و خصومت امیر اموی اندلس با عباسیان بغداد می‌گوید. عرب‌های اسپانیا در آن روزگار، ظاهراً با تاسی به امیر اموی خود، هر آنچه را که از پایتخت عباسیان به اسپانیا می‌آمد نامطلوب می‌دانستند زیرا معتقد بودند که نفوذ «غیرعرب‌های رذل (پارس‌ها)» (**degenerated non-Arabs**) **Persians**) در آثار عباسی تأثیر سوء داشته است. بنابراین، فرومایه، یا به قول مترجم «رذل» بودن پارس‌ها نظر اعراب اموی بوده و نه نویسندهٔ بیچاره. مسئله از اینجا شروع می‌شود که مترجم بخش پایانی پاراگرافی را که در صفحهٔ ۱۹۰ متن انگلیسی آغاز کرده، به‌عنوان پاراگرافی جدید گرفته که اتفاقاً با عبارت اصطلاحی **To begin with** شروع می‌شود، غافل از اینکه این عبارت نه به معنای «در آغاز» بلکه به معنای «اولاً» است.

* وقتی مترجم یک چهارم، یک ششم و یک پنجاهم را دارد، چه لزومی می‌بیند که پای **چارک**، **ششک** و **پنجاهک** (صص ۴۱۷، ۳۷۶، ۱۶۱) را به میان بکشد؟

* چنانچه در: «در این سال، سال جهانی ستاره‌شناسی نیز است (ص ۳۶۲) جای هست به است داده می‌شد، جمله طبیعی تر می‌نمود؛ همین‌طور، اگر هوشمند در این عبارت: «یک سیستم محسوس و هوشمندانه عددی» (ص ۱۷۴) به جای هوشمندانه می‌نشست. در جمله: «هرگاه تنها به یک گوشه از دنیا به صورت جدا و منزوی نگاه کنیم» (ص ۴۱۶)، اگر منزوی نمی‌بود، یا «مجزاً» جای آنرا می‌گرفت، جمله روان تر خوانده می‌شد، چون در فارسی امروزی، معمولاً انسان‌ها منزوی می‌شوند نه گوشه‌های دنیا.

* مترجم در اینجا و آنجای ترجمه خود زحمت کارهایی غیرضرور را به خود داده است، چنان- که عبارت (‘olama) men of learning (p ۶۷) را این‌گونه به فارسی برگردانده است: «...دانش‌ورزان و دانش‌پیشگان (علما)». نویسنده که لفظ علما را در پراتز آورده، برای آن است که می‌خواسته دقیق‌تر باشد، زیرا معادل انگلیسی او را کاملاً راضی نمی‌کرده است. بنابراین، چنانچه مترجم «علما» یا لاقلاً واژه آشنای «دانشمندان» را به کار می‌برد، زحمتش کمتر و نتیجه‌اش دقیق‌تر می‌بود.

رسم‌الخط و خطاهای چاپی:

* یکی از مسائل پیش روی مترجمان طرزِ حرف‌نویسی (transliteration) اسامی خاص است. رهنمودهای مختلفی از طرف اهل فن توصیه شده است. یکی از مقولاتی که فعلاً به کار ما مربوط می‌شود، نحوه کتابت کلمات و اسم‌های عربی است که زمانی به خط لاتین تبدیل شده و اکنون قرار است به خط فارسی حرف‌نویسی یا آوانگاری شود. از آنجا که در تلفظ عربی، کسره عموماً صدای «ای» (i) دارد، در رسم‌الخط انگلیسی، صدای کسره معمولاً به شکل i نشان داده می‌شود. بنابراین «اسلام»، «عادل» و «کتاب» به ترتیب به شکل aadil, Islam, کتاب و kitab نشان داده می‌شود. آیا مترجم باید صدای e یا i را ملاک قرار دهد؟ چنانچه کتابت فارسی/عربی، و نه تلفظ، ملاک باشد (که باید باشد)، دیگر کتابت هر دو صدا منتفی است. لذا، درست آن است که نام Khalid (p ۴۹ متن انگلیسی)، با کتابت اصلی خود «خالد» نوشته شود، و نه به شکل «خالید»، آن‌طور که در کتاب پیشگامان عصر طلایی (ص ۱۷، ۳۹۴) دیده می‌شود؛ این درحالی است که مترجم نام Ya'qub ibn Ishaq al-Kindi (p ۱۲۴) را به درستی به صورت یعقوب بن اسحق ال‌کندی حرف‌نویسی کرده است، و نه به شکل "یعقوب ایبن ال‌کندی".

* در چندین مورد حرف استثنا «جز» با همزه‌ای همراه شده و به شکل «جزء» در آمده است (مثلاً، نک: صص ۱۱۵، ۱۳۷، ۱۵۳)؛ در یک جا هم «سوگیری» به صورت «سوگیری» (ص ۴۱۹) در آمده است. چند مورد، مانند «چهار قرن» (ص ۵۴۷) به جای چهار قرن حاصل خطای چشمی حروف‌چین بوده است.

*با توجه به زمان زندگی حسن بن صباح در قرن پنجم هجری، تاریخ ۱۹۰۹، در این جمله:
«در سال ۱۹۰۹ تحت رهبری ...حسن صباح...» (۳۷۴) خطای چاپی و به جای ۱۰۹۰ (p) ۲۱۴) نشسته است.

* متصل یا مجزاً نوشتن کلمات در خط فارسی (به‌ویژه، پسوندها و پیشوندها، ضمائر متصل و علائم صیغه جمع) سال‌هاست که محل اختلاف سلیقه است و بر سر یک شیوه واحد اتفاق نظری دست نداده است. غالباً هر ناشر یا هر گروه از ناشران رسم الخطّ منتخب خود را می‌پسندند. در کتاب مورد بررسی ما، چه نظر مترجم ملاک کار بوده چه سلیقه ناشر، کلمات گاه به طرزی چاپ شده که کمی «توی ذوق» می‌زند، زیرا رواج چندانی ندارد. جدانویسی «پدربزرگ اش» (ص ۴۹)، «نیاکان اش» (ص ۱۴۱)، «کارهای اش» (ص ۱۴۸) یعنی کارهایش، «بنیان شان» (ص ۲۵۵)، نادرست‌اند (ص ۲۷۴)، اوج اش (۳۷۳)، «بی هوده» (ص ۱۴۵)، و «بیست امین» (ص ۳۶۱)، ولی متصل‌نویسی «اینقدر» و «آنقدر» (صص ۱۴۵، ۱۵۴) کمی خلاف عرف است. پیوسته‌نویسی در «حکمرانی» و «سخنرانی» (صص ۱۳۹، ۲۵۵) و «جانبداری» جایز است اما در «حکومت‌داری» (ص ۱۳۹) نه. در این جمله: «اگر من یکی از تخم مرغ های ام را به تو بدهم» (ص ۲۱۰)، حرف «ا» بعد از «ی» نه تنها ناآشنا بلکه اصلاً زاید است. چرا «قدرت‌مند» (ص ۱۳۸) و چرا «روشمند» (ص ۱۳۹)؟ از جمله آرزوهای بر باد رفته در این ملک، داشتن رسم الخطی یکدست، ثابت و غیرتفنی است که خرد و کلان بی هیچ استثنایی از آن پیروی کنند ولو اینکه با سلیقه و شم هنری این ناشر و آن ناشر و این مؤلف و آن مؤلف سازگار نباشد.

واپسین سخن اینکه خرده‌گیری‌های بالا در جنب محاسن و منافع کتاب پیشگامان در حکم کاه و کوه و کوزه آب و رود روان است. از آن بهره‌ها بردم و نکته‌ها آموختم؛ از همه مهم‌تر: بسیار دانستم که بسیار نمی‌دانم. و این ارجمندترین ثمره خواندن هر کتابی است که حرفی برای گفتن دارد.

۲. Surry

۳. ما را ز منع عقل مترسان و می بیار کاین شحنه در ولایت ما هیچ کاره نیست

سال‌ها پیروی مذهب رندان کردم تا به فتوای خرد حرص به زندان کردم